

با سلام و درود. از برنامه ۷۹۹.

«در باب عشق»

عمر که بی عشق رفت، هیچ حسابش مگیر
آب حیاتست عشق، در دل و جانش پذیر
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۲۹

این من‌ذهنی من‌اصلی نیست. قرار است این من‌ذهنی به‌هم بریزد و از بین برود و ما دوباره به خدا بپیوندیم، هشیارانه با او یکی بشویم، اسم این عشق است. پس عشق پیوستن مجدد به خدا آن هم به‌صورت هشیارانه است، یعنی برگشت از جهان و اتحاد با خدا. عشق بیدار شدن به زندگی این لحظه و دیدن آن یک زندگی در همه است.

وقتی به عشق زنده بشویم، دیگر نه دوست داریم و نه دشمن، بلکه از طریق همین عدم که جنس خداست، عدم را، آن جنسیت خدا را، آن عشق را در همه می‌بینیم، عاشق همه انسان‌ها هستیم، دیگر این‌طوری نیست که فقط برخی را دوست داریم.

اگر ما ارتعاش عشقی داشته باشیم، یعنی این یک زندگی را در درونمان حس کرده و با آن یک زندگی به بقیه نگاه کنیم و آن یک زندگی را در دیگران ببینیم، آن یک زندگی را در مرکز آن‌ها هم به ارتعاش درمی‌آوریم، آن‌ها هم فوراً شناسایی می‌کنند، جنس اصلی‌شان را تشخیص می‌دهند.

از مرکز عدم ارتعاش زندگی بلند می‌شود، برکت عشق بلند می‌شود و حس امنیت و عقل و هدایت و قدرتی که ما احساس می‌کنیم، این به دیگران هم سرایت می‌کند. با این مرکز عدم، این مرکز و این جنس را در مرکز انسان‌های دیگر ما شناسایی می‌کنیم و روی آن‌ها اثر می‌گذاریم، ولی ما ادعا نمی‌کنیم که حتماً با ارتعاش عدم در مرکزمان، یکی دیگر را می‌توانیم زنده کنیم.

رابطه ما با این لحظه بیانگر نوع ارتباط ما با خدا است. وقتی از زمان روان‌شناختی گذشته و آینده برگشتیم و در این لحظه ساکن شدیم با خدا یکی شده‌ایم.

به عشق چچوری برسم؟ جناب مولانا گفته که دو راه دارد، دو روش دارد: یکی صبر در بلا، یکی شکر نعمت.

با سپاس
الناز از آلمان
